



طبقات اکبری

B. I

تصنیف

48

خواجہ نظام الدین احمد

v. 1

به تصحیح و تفسیح

بی - قے -

ام - اے ، آئی - سی - اس (پنشن یافتہ)



جلد اول

بہارنامہ ایشیائی سوسائٹی بنگال

در مطبع پبلسٹ میشن طبع شد

B. I

AP

V. 1



فہرست مضامین طبقات اکبري

جلد اول

مصفحہ	مضمون	عدد
۱	ديباچہ	۱
۵	ذکر امير ناصر الدين سبکتگين	۲
۷	ذکر سلطان محمود سبکتگين	۳
۱۹	ذکر جلال الدولہ جمال الملئہ محمد ابن محمود سبکتگين	۴
۲۰	ذکر ابو سعيد مسعود بن يمين الدولہ سلطان محمود غزنوي	۵
۶	ذکر شهاب الدين و الدولہ و قطب الملئہ ابو الفتح مودودي	۶
۲۷	بن مسعود	۲۷
۳۱	ذکر علي بن مسعود	۷
۳۱	ذکر عبد الرشيد بن مسعود	۸
۳۲	ذکر فرخ زان بن مسعود	۹
۳۲	ذکر ابراهيم بن مسعود بن سلطان محمود	۱۰
۳۳	ذکر مسعود بن ابراهيم	۱۱
۳۳	ذکر ارسلان شاہ بن مسعود بن ابراهيم	۱۲
۳۴	ذکر بہرام شاہ بن مسعود بن ابراهيم	۱۳
۳۵	ذکر خسرو شاہ بن بہرام شاہ بن مسعود بن ابراهيم	۱۴
۳۵	ذکر خسرو ملک بن خسرو شاہ	۱۵
۳۶	طبقات سلاطين دہلي	۱۶



فہرست مضامین طبقات اکبري

جلد اول

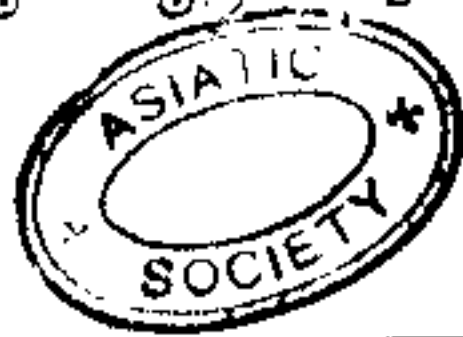
صفحہ	مضمون	عدد
۱	دیباچہ	۱
۵	ذکر امیر ناصر الدین سبکتگین	۲
۷	ذکر سلطان محمود سبکتگین	۳
۱۹	ذکر جلال الدولہ جمال الملہ محمد ابن محمود سبکتگین	۴
۲۰	ذکر ابو سعید مسعود بن یحییٰ الدولہ سلطان محمود غزنوی	۵
۶	ذکر شہاب الدین و الدولہ و قطب الملہ ابو الفتح مودود	۶
۲۷	بن مسعود	۲۷
۳۱	ذکر علی بن مسعود	۷
۳۱	ذکر عبد الرشید بن مسعود	۸
۳۲	ذکر فرخ زاد بن مسعود	۹
۳۲	ذکر ابراہم بن مسعود بن سلطان محمود	۱۰
۳۳	ذکر مسعود بن ابراہیم	۱۱
۳۳	ذکر ارسلان شاہ بن مسعود بن ابراہم	۱۲
۳۴	ذکر بہرام شاہ بن مسعود بن ابراہیم	۱۳
۳۵	ذکر خسرو شاہ بن بہرام شاہ بن مسعود بن ابراہم	۱۴
۳۵	ذکر خسرو ملک بن خسرو شاہ	۱۵
۳۶	طبقات سلاطین دہلی	۱۶

(ب)

عدد	مضمون	صفحة
١٧	ذكر سلطان معز الدين محمد سام غوري	٣٦ ...
١٨	ذكر سلطان قطب الدين ايبك	٣١ ...
١٩	ذكر سلطان ناج الدين يلدوز	٣٣ ...
٢٠	ذكر سلطان ناصر الدين فباچه	٣٥ ...
٢١	ذكر سلطان بهاء الدين طغرل	٣٦ ...
٢٢	ذكر حكومت اختيار الدين محمد بختيار خلجي	٣٦ ...
٢٣	ذكر عمر الدين محمد شروان	٥١ ...
٢٤	ذكر علي مردان خلجي	٥٢ ...
٢٥	ذكر ملك حسام الدين عوض خلجي	٥٣ ...
٢٦	ذكر سلطان آرام شاه بن قطب الدين	٥٥ ...
٢٧	ذكر سلطان شمس الدين التمش	٥٦ ...
٢٨	ذكر سلطان ركن الدين فيروز شاه بن سلطان شمس الدين	٦٣ ...
٢٩	ذكر سلطان رضيه	٦٥ ...
٣٠	ذكر سلطان معز الدين بهرام شاه ابن سلطان شمس الدين	٦٨ ...
٣١	ذكر سلطان علاء الدين مسعود شاه	٧٠ ...
٣٢	ذكر سلطان ناصر الدين محمود	٧٢ ...
٣٣	ذكر سلطان نياث الدين بلبن	٧٨ ...
٣٤	ذكر سلطان معز الدين كيقباد	١٩٣ ...
٣٥	ذكر سلطنة سلطان جلال الدين خلجي	١١٦ ...
٣٦	ذكر سلطان علاء الدين خلجي	١٣٨ ...
٣٧	ذكر سلطان شهاب الدين پسر خورده سلطان علاء الدين	...
	خلجي	...

(ج)

صفحہ	مضمون	عدد
	ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاہ پسر سلطان علاء الدین	۳۸
۱۷۵ خلجی	
۱۹۱ ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاہ	۳۹
۱۹۸ ذکر سلطان محمد تغلق شاہ	۴۰
۲۲۴ ذکر سلطان فیروز شاہ	۴۱
۲۴۱ ذکر سلطان تغلق شاہ بن فتح خان بن فیروز شاہ	۴۲
۲۴۲ ذکر سلطان ابو بکر شاہ	۴۳
۲۴۶ ذکر سلطان محمد شاہ بن سلطان فیروز شاہ	۴۴
۲۴۹ ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاہ	۴۵
۲۵۰ ذکر سلطان محمود شاہ	۴۶
۲۶۵ ذکر زایات اعلیٰ خضر خان پسر ملک سلیمان	۴۷
۲۷۰ ذکر سلطان مبارک شاہ بن زایات اعلیٰ خضر خان	۴۸
۲۸۷ ذکر محمد شاہ بن مبارک شاہ بن خضر خان	۴۹
	ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاہ بن مبارک شاہ بن خضر خان	۵۰
۲۹۲	
۲۹۴ ذکر سلطان بہلول لودی	۵۱
۳۱۴ ذکر سلطان سکندر بن سلطان بہلول لودی	۵۲
۳۴۱ ذکر سلطان ابراہم بن سلطان سکندر بن سلطان بہلول لودی	۵۳



PREFACE.

This edition of the *Tabakāt-i-Ākbari* is based on the lithographed edition published from the press of Munshi Newal Kishore at Lucknow, and three Manuscripts, two of which are in the library of the Asiatic Society of Bengal. One of these was formerly in the College of Fort William, and the other was the property of Mr. E. Pell of the 10th Regiment Punjab Infantry. I have referred to these as MS. A and MS. C respectively. The third Manuscript was obtained from the Palace Library of the Nawab Bahadur of Murshidabad. I have called it MS. B. The lithographed edition and the MSS. vary in many places. I have adopted the reading which appeared to me to be the most correct.

B. DE.

CALCUTTA :

22nd July, 1911.

B. I
A 8
V. 1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس رفعت اساس بادشاه حقیقی را سزد، که حل و عقد نظام عالم، وضبط و ربط بنی آدم، در وجود عالی و روح فرمان روایان معدلت پیشه، و مملکت پیرایان نصفت اندیشه و دیعت نهاد، و استمرار و استحکام قوانین دین و دولت، در اثر جلال و جمال، و لطف و قهر و رحمت و سیاست این طبقه عالی مکنون و مخزون ساخت، و درود عیش صعود، بر قافله سالاران صراط مستقیم، که آبله پایان ظلمات ضلالت را بنورستان هدایت رهنمونی کردند، و با فاضل انوار ربانی و اشاعه اسرار الهی، گم گشتگان بادیه حیرت را بسر منزل مقصود رسانیدند؛ به تخصیص اکمل افراد کون و اتم مظاهر تائید و عون؛ که گوهر عالیش نور ایزدی، و عنصر گرامیش جوهر قدسی ست؛ و آسمان و زمین ظل نور اوست؛ و کون و مکان فروغ ظهور او؛ و بر پیروان شاهراه رضایش، که قدم بر قدم او سلوک نموده به پیشگاه وصول پیوستند *

اما بعد عرض میدارد، ذرّه بیدمقدار نظام الدین احمد بن محمد
مقیم الهروی، که از خانه زادن و اخلاص نژادان درگاه والای حضرت
شاهنشاه اعظم سلطان السلاطین عالم، ظل جلیل حق، خلیفه الله المطلق،
مشید ارکان جهانستایی، موسس قوانین جهانبنایی، خدیو جهان و جهانیان،
خداوند زمان و زمانیان، جامع اسرار سبحانی، صاحب ملکات روحانی،
ملک کشای عظیم صولت، مملکت آرای قوی دولت، غضنفر پیشه
مبارک و مغازی ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی، خاد الله

ملکه و سلطانه و آید موافق عدله و احسانه است، که از صغرسن، بموجب اشاره پدر گرامی، اشتغال بخواندن کتب تواریخ، که هوش افزای ارباب استعداد و هجرت بخش اصحاب بصیرتست مشغولی مینمود؛ و بمطالعه احوال مسافران مرحله وجود که سیر معنویست، زنگ زدای طبیعت میگشت؛ و چون در سواد اعظم هندوستان، که مملکتیست وسیع مرکب از چند اقلیم؛ و مساحان بسیط غیرا چهار دانگ روی زمین گفته اند؛ اکثر ازمنه و اوقات، در ناحیه ازان ممالکت نصیص فردی از افراد حکام استیلا یافته، خود را بساطنت ملقب ساخته، فرمانروائی میکرد، و سخن طرازان آن عصر، در احوال دار و گیر و فرمانروائی همان ناحیه، تاریخها پرداخته یادگاری گذاشته اند؛ چنانچه تاریخ گجرات، و تاریخ مالوه، و تاریخ بنگاله؛ و تاریخ سنده، و همچنین تاریخ سائر اقطاع و اکناف ممالک هندوستان، جدا جدا مرقوم صحائف بیان شده، و عجب تر آنکه تاریخ یک ناحیه هم در جامع جمیع احوال آن ناحیه باشد، رقم زده هیچ یکی از متصدیان مهم تاریخ نگشته، و هرگز هندوستان و پای تخت این ممالک که دار الملک دهلی است در سرگذشت آن نیز، یک کتاب مجتمیع تالیف نیافته، و چیزیکه رقم اشتهار دارد طبقات ناصریست، که منهاج از سلطان معزالدین غوری تا ناصرالدين بن شمس الدین نوشته؛ و از انجا تا سرگذشت سلطان فیروز، در تاریخ ضیاء بونی تفصیل یافته؛ و از انوقت تا امروز، که اکثر اوقات درین ممالک هرج و مرج بود، و خلائق از ظلال سلطنت عظمی بی نصیب بودند، جسته جسته تالیفات نامم بنظر این ذره احقر در آمد؛ و تاریخی، که جامع احوال تمامی هندوستان باشد؛ استماع نیفتاده؛ و اکنون که جمیع اقطار و نواحی ممالک هندوستان، به تیغ جهانگشای حضرت خلیفه الهی مغنوح گشته؛ و جمیع کثرات بوحدت

انجامیده؛ و بسیاری از مملکت غیر هندوستان که هیچ یکی از سلاطین عظام رامیسر نه شده، داخل ممالک محروسه گشته؛ و امید که هفت اقلیم در سایه لوی اقبال آنحضرت مهبط امن و امان گردد؛ بخاطر فاتر رسیدن که تاریخی که جامع و مشتمل بر تمامی احوال ممالک هندوستان باشد، بعبارتی واضح از زمان سبکتگین، که سنه سبع و ستین و ثلاثمانه، و ابتداء ظهور اسلام در بلاد هندوستان است، تا سنه احدی و الف، موافق سی و هفتم سال الهی، که مبداء آن از جلوس ابد قرین حضرت خلیفه الهی است، طبقه بر طبقه مرقوم خامه صدق و سداد گرداند؛ و خاتمه هر طبقه را بفتح موکب عالی آنحضرت که عنوان رفعت نامه مفاخرست، اتصال دهد؛ آنگاه مجملی از جمیع فتوحات و واقعات و واردات حضرت خلیفه الهی که این مختصر تر بابد بجای خویش عرضه نماید، و تفصیل این اجمال، بنفوس به کتاب عالیخطاب اکبر نامه است، که افاضل پناه، معارف و حقایق آگاه، جامع کمالات صوری و معنوی، مقرب الحضرت السلطانی، علامی شیخ ابوالفضل که دیباچه مکارم و معالیست، بقلم بدائع رقم نگاشته صحائف ایام ساخته.

تفصیل اسامی کذب تواریخ که این تاریخ، بر مجملی از جمیع آنها اشتمال دارد اینست: تاریخ یمینی، تاریخ زمین الاخبار، و روضة الصفا، و تاج المآثر، و طبقات ناصری، و خزائن الفتوح، و تغلقنامه، و تاریخ فیروز شاهي از ضیاء بونی، و فتوحات فیروز شاهي، و تاریخ مبارک شاهي، و تاریخ فتوح السلاطین و تاریخ محمود شاهي مندوی و تاریخ محمود شاهي خرد مندوی و طبقات محمود شاهي گجراتی و مآثر محمود شاهي گجراتی، و تاریخ محمدی و تاریخ بهادر شاهي، و تاریخ بهمنی، و تاریخ ناصری، و تاریخ مظفر شاهي، و تاریخ میرزا حیدر، و تاریخ

کشمیر، و تاریخ سند، و تاریخ بابر، و واقعات بابری، و تاریخ ابراهیم شاه، و واقعات مشرقی، و واقعات حضرت جغتو آشیانی همایون بادشاه انار الله برهانه. و چون این تالیف مشتمل است بر طبقات جمیع فرمانروایان هندوستان، و انتهای جمیع طبقات بطبقه علیه حضرت خلافت پناهی است به طبقات اکبر شاهي موسوم شد. و از جمله اتفاقات حسنه آنکه لفظ نظامی، که مشعر بر انتساب نام موافق است، تاریخ این تالیف میشود. و امید که این جریده سوانح غیبی موجب مرید آگاهی ارباب دانش شده سعادت افزای راقم گردد.

و بنای این کتاب بر یک مقدمه و نه طبقه و یک خاتمه نهاده شد. مقدمه: در بیان احوال غزنویان، از ابتداء سبکتگین از سنه سبع و ستین و ثلثمائه، تا سنه اثنی و ثمانین و خمس مائه دویست و پانزده سال، پانزده نفر، طبقه دهلی: از ابتدای زمان سلطان معزالدین غوری، که بلاد دهلی را متصرف شده حاکم گذاشت، تا زمان سعادت قرین حضرت خلیفه الهی، سی و شش نفر، از سنه اربع و سبعین و خمسمائه تا سنه اثنا و الف هجری، چهار صد و چهل و هشت سال، طبقه دکن، سی و شش نفر، از ابتدای سنه ثمان و اربعین و سبعمائه تا سنه اثنی و الف دویست و پنجاه و چهار سال، طبقه گجرات، مدت سلطنت ایشان، از سنه ثلث و تسعین و سبعمائه تا سنه ثمانین و تسعمائه، یکصد و هشتاد و هفت سال، شانزده تن، طبقه بنگاله، بیست و یک تن، و مدت یکصد و نود و هشت سال، از سنه احدى و اربعین و سبعمائه تا سنه تسع و عشرين و تسعمائه، طبقه مالوه، دوازده تن، مدت یکصد و پنجاه و هشت سال، طبقه جونپور، نود و هفت سال، پنج تن، طبقه سند، بیست و یک تن، مدت دویست و سی و شش سال، طبقه کشمیر، بیست و شش تن، مدت

طبقات اکبری

دویست و چهل و پنج سال . طبقه ملتان پنج نفر . مدت هشتاد سال .
خاتمه در ذکر بعضی خصوصیات هندوستان و سخنان متفرقه .
مقدمه در ذکر غزنویان . ناصر الدین سبکتگین . مدت سلطنت او
بیست سال . یمین الدوله سلطان محمود . مدت اوسه و پنج سال . محمد
بن سلطان محمود . مدت سلطنت او پنجاه روز . سلطان مسعود بن سلطان
محمود . مدت سلطنت او یازده سال . سلطان مودود بن مسعود . مدت
سلطنت او نه سال . سلطان محمد ابن مودود . مدت سلطنت او پنج روز .
سلطان علی بن مسعود . مدت حکومت او سه ماه . عبد الرشید بن مسعود .
مدت حکومت او چهار سال . فرخ نژاد بن مسعود . مدت حکومت او
شش سال . ابراهیم بن مسعود . مدت حکومت اوسه سال . و بقولی
چهل و دو سال . مسعود بن ابراهیم . مدت او شانزده سال . ارسلان شاه
بن مسعود . حکومت او سه سال . بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم . مدت
سلطنت اوسه و پنج سال . خسرو شاه بن بهرام شاه . مدت حکومت او
هشت سال . خسرو ملک بن خسرو شاه . مدت حکومت او بیست
و هشت سال *

ذکر امیر ناصر الدین سبکتگین

او غلام ترک نژاد است مملوک الپتگین که از غلام امیر منصور بن نوح
سامانیست . و در خدمت منصور بن نوح بمرتبه امیر الامرا رسیده بود .
امیر ناصر الدین در ایام دولت امیر منصور . بهمراهی ابو اسحاق بن
الپتگین بدخارا رسیده . در خدمت او بمرتبه وکالت رسید . چون ابو اسحاق
به نیابت امیر منصور . بحکومت غزنین رسید . مدار کارخانه حکومت را
بامیر ناصر الدین گذاشته . خدمتش استقلال تمام پیدا کرد . چون ابو اسحاق

رخت اقامت بعالم دیگر کشید، و از واری نمایند سپاهی و رعیت
 بر حکومت ناصر الدین رضا داده، اختیار متابعت او نمودند. و او از روی
 استظهار بکار امارت پرداخته، علم مانگ بستانی بر افراخت. و در سنه سبع
 و ستین و ثلثمائنه، طغان نامی که حکومت ولایت بست باو متعلق بود، از
 دست پایتور نامی که بست را متصرف شده طغانرا بر آورده بود، پیش
 امیر ناصر الدین آمده از او مدد خواست. و امیر ناصر الدین لشکر کشیده
 بست را از تصرف پایتور بیرون آورده، حواله طغان نمود. و طغان قبول
 پیشکش بسیار کرده عهد کرد، که از جاده متابعت بیرون نرود، و چون بوعده
 وفا نکرده نقض عهد از او صادر شد، امیر ناصر الدین بست را از تصرف او
 بر آورده گماشته خود گذاشت. و چون قلعه قصدار در جوار مملکت او بود،
 و حاکم آنجا دم استقلال میزد، امیر ناصر الدین غافل بر سر او رفته او را دستگیر
 ساخت. و در آخر او را در سلک نوکران منظم ساخته، قصدار را در اقطاع
 او مقرر داشت. و از روی عزم ملوکانه بغزا و جهاد کمر بست، و بطرف
 هندوستان میناخت، و برده و غنیمت می آورد، و هر جا که میکشاد بغای
 مسجد میگذاشت، و در خرابی ولایت راجه جیپال که در آنوقت رای
 هندوستان بود، میکوشید. راجه جیپال از تاخت و خرابی که امیر ناصر الدین
 بولایت او می آورد، به تنگ آمده، با لشکرهای آراسته و فیلان کوه پیکر
 بر سر امیر ناصر الدین رفت، و او نیز باستقبال شتافته، در سرحد ولایت خود
 به جیپال رسید، و قتال صعب اتفاق افتاد. و امیر محمود بن ناصر الدین درین
 معرکه داد جلالت و مردانگی داد، و چند روز طرفین را در مقابله و مقاتله
 گذشت. گویند در آن نواحی چشمه بود که اگر بحسب اتفاق، از چرک
 و قازورات در آن چشمه افتادی، باد و برف و باران عظیم شدی. امیر
 محمود فرمود، که در آن چشمه قازورات انداختند، و باد و برف بسیار شد،

و لشکر جیپال که بسرما هانت نداشتند بستوه آمدند؛ و اسب و حیوانات بسیار تلف شد؛ جیپال از روی اضطراب در صام زد. و قرار یافت که پنجاه زنجیر فیل و مبلغی کثیر بخدمت امیر ناصر الدین فرستند؛ و چند کس معتبر خود را بگرد گذاشته چند کس معتبر امیر ناصر الدین را جهت سپردن مال و فیل همراه برد که ادای مال نماید، چون بجای خود رسید نقض عهد نموده، گماشتهای امیر ناصر الدین را بعوض مردم خود که در گرد گذاشته بود، مقید ساخت. از شنیدی این خیر امیر ناصر الدین بعزم انتقام لشکر کشید، جیپال نیز از راجه‌های هند مدد خواست و قویب یک لک سوار و فیل بسیار جمع کرده، بمقابله شتافت؛ و در نواحی افغان فریقین را محاربه سخت اتفاق افتاد. و امیر ناصر الدین بفتح و فیروزی اختصاص یافته، غنیمت بسیار از برده و فیل و مال بدست آورد. جیپال گریخته بهند رفت و نالغانان بتصرف امیر ناصر الدین در آمده، خطابه و سکه او در آن دیار رواج گرفت. و بعد ازین بکومک امیر نوح بن منصور سامانی رفته، در خراسان و ماوراءالنهر مصدر فتوحات شد. و در شعبان سنه سبع و ثمانین و ثلثمائکم داعی حق را اجابت لایک گفت. ایام حکومت او بست سال بود *

ذکر سلطان محمود سبکتگین

بعد از فوت سبکتگین، امیر اسمعیل که پسر بزرگ سبکتگین است، قائم مقام شده خواست، که امیر محمود را از میراث محروم سازد؛ و امیر محمود برو غالب آمده جانشین پدر شد. و لشکر بجانب بلخ کشید. و ولایت خراسان را بتصرف در آورد. و چون آملک را، از خس و خاشاک مخالفان صاف ساخت، و آواز کوس دولتش باطراف رسید، خلیفه بغداد القادر

بالله عباسی، خلعت بس فاخر، که پیش ازان هیچ خلیفه به هیچ بادشاهی
 مانند آن نفرستاده بود، فرستاده؛ امین الملة ویمین الدرله لقب داد.
 سلطان در اواخر ذیقعده سنه تسعین و ثلاثمائة، از بلخ بهرات رفت؛
 و از آنجا بسیستان رفت، خلیف بن احمد نام چاکم آنجا را مطیع خود ساخته
 بغزنین آمد. و از غزنین بهندوستان متوجه شد؛ و حصارى چند بگرفت
 و باز گشت. و باینک خان خویشی کرد؛ و قرار یافت که ما و الزهر ایلک
 خانرا باشد، و زرای آن سلطان را؛ در شوال سنه احدى و تسعین و ثلاثمائة
 باز از غزنین عزیمت هندوستان نموده؛ با ده هزار سوار بر پرشاور در آمد،
 و راجه جیپال با ده دوازده هزار سوار، و پیاده بسیار، و سیصد زنجیر فیل،
 در برابر آمده معرکه کارزار بیاراست؛ و فریقین بایکدیگر در آویخته داد
 مردانگی دادند؛ بالاخر سلطان محمود بفتح و فیروزی اختصاص یافت؛
 و راجه جیپال با پانزده نفر از پسر و برادران اسیر گشت؛ و پنج هزار کس از
 کفار دران معرکه بقتل رسید؛ و گویند که در گردن جیپال حمائل مرصع بود؛
 که آنرا بزبان هندوستان مالا گویند؛ و مبصران قیمت آنرا یکصد و هشتاد
 هزار دینار کرده بودند؛ و در گردن دیگر برادران او نیز حمائلهای قیمتی
 یافتند؛ و این فتح روز شنبه هشتم محرم سنه اثنی و تسعین و ثلاثمائة بود
 از آنجا بقلعه بهند که جای بودن جیپال بود، رفته آنولایت را مستخر ساخت.
 و چون بهار شد بغزنین مراجعت نمود. و در محرم سنه ثلاث و تسعین و ثلاثمائة،
 باز بسیستان رفت، خلیف را منتاد ساخته بغزنین آورد و باز عزیمت هند
 نموده، قصد بهاتیه کرد، و از نواحی ملتان گذشته، نور ظاهر بهاتیه فرود آمد؛
 و بحیرا راجه آنجا از بس که بکثرت سپاه و فیلان و متانت قلعه مغرور بود
 لشکر خود را بمقابله سلطان گذاشته، خود با چندی بر کنار آب سند
 رفت؛ و سلطان این معنی را در یافته، جمعی را بر سر او فرستاد؛ و چون

فوج سلطان اورا بگرد گرفتند او خنجر بر خود زده هلاک شد و سرش را نزد سلطان آوردند سلطان تیغ بنی دروغ بر متابعان او رانده خلق کثیر را بقتل آورده غنیمت بسیار از برده و فیل و بغائس هندوستان بدست آورده بغزنین رفت و از جمله غنائم دروست و هشتاد فیل بود .

گویند که چون حاکم ملتان داؤد بن نصر از ملاحظه بود سلطان را حمیت دین بران داشت که او را نیز تادیب نماید پس بعزیمت ملتان سواری فرمود و از ملاحظه آنکه او آگاه نشود براه مخالف روان شد و انقدپال بن جیپال که بر سر راه بود در مقام ممانعت شد و سلطان لشکر را بجنگ و نهیب و غارت امر کرد - انقدپال هزیمت خورده پکوههای کشمیر گریخت و سلطان براه هند بملتان رسید و هفت روز ملتان را محاصره نمود . حاکم ملتان هر ساله بست هزار درم قبول نموده اجرای احکام شرعی را تعهد کرده توبه و بازگشت نمود و سلطان برین قرار صلح نمود بغزنین بازگشت و این در سنه ستم و تسعین و ثلثمائه بود .

و چون سلطان در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه بکارزار ترکان اشتغال داشت چنانچه در کتب مبسوط مسطورست . و چون در ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین و ثلثمائه بفتح و فیروزی ازان کارزار فراغت یافت خبر رسید که سوکپال نبیره راجه هند که در دست ابوعلی سمجوری اسیر افتاده اسلام آورده بود راه ارتداد پیدش گرفته فرار نمود سلطان محمود او را تعاقب نموده بدست آورده محبوس ساخت تا دران حبس درگذشت .

و سلطان محمود در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه دیگر بار بهندوستان آمد و با انقدپال کارزار نموده اورا هزیمت داد و سی زنجیر فیل و غنیمت بسیار بدست آورد . و ازانجا بقلعه بهیم نگر رفته آن قلعه را محاصره نمود . اهل قلعه امان خواسته در باز کردند سلطان با معدوسی

از خاصان بقلعه در آمده از خزائن و زر و سیم و الماس و آنچه از زمان بهیم
 نهاده بودند گرفته مراجعت کرد و فرمود که چند تخت طلا و نقره بر
 درگاه او نهاده آن همه اموال را در میدان وسیع ریختند تا سپاه و رعیت
 از تفرج آن حیوان شوند و این واقعه در اوائل اربعه مائه بود.

سلطان محمود غازی باز در سنه احدى و اربعه مائه از غزنین قصد
 ملتان نموده آنچه از ولایت ملتان مانده بود بتمامی متصرف شد و قرامطه
 و ملاحده که آنجا بودند اکثری را بکشت و دست ببرید و بعضی را
 بقلعه بند کرد تا آنجا بمردند و درین سال داؤد بن نصر را بغزنین
 برد و بقلعه غورک فرستاده محبوس داشت تا همانجا مرگ یافت و چون
 خبر بسطان رسید که تهانیسر نام در هند شهریست و بتخانه بزرگ
 آنجاست و دران بتخانه بتی است که نام آن جگر سوم است و اهل هند
 آنرا می پرستند؛ سلطان بعزیمت جهاد لشکرها جمع آورده در سنه اثنی
 و اربعمائه متوجه تهانیسر شد. نرو جیپال خبر یافته ایلیچی فرستاده پیغام
 داد که اگر سلطان ازین عزم باز گردد پنجاه فیل پیشکش بفرستم؛ سلطان بدان
 التذات نموده چون تهانیسر رسید شهر را خالی دید؛ لشکریان آنچه یافتند
 غارت کرده و بتها شکستند و بت جگر سوم را بغزنین بردند؛ سلطان فرمود که
 آن بت را بر درگاه نهاده پی سپر خلائق ساختند.

و سلطان در سنه ثلث و اربعمائه فتح غرجستان نموده شارحاکم آندیار
 را گرفتار آورد و در آخر این سال ابو الفوارس بن بهاؤ الدوله از غلبه تسلط
 برادران پناه بسطان محمود آورد. سلطان نامه نوشت تا میان ایشان صلح
 افتاده. همدرین سال رسول عزیز مصر که اورا مهارتی گفتندی رسید؛ علما
 و فقها بساطان گفتند که این رسول بر مذهب قرامطست؛ سلطان اورا
 تشهیر فرموده اخراج کرد.

در سنه اربع و اربعمائه سلطان لشکر بر سر قلعه نذدنه که در کوه بالناقه
است کشید. نرو جیپال مردان کاری بمحافظت قلعه گذاشته خود بدر
کشمیر در آمد. سلطان به نذدنه رسیده، قلعه را در میان گرفته شروع در نهب
و سائر ادوات و اسباب قلعه گیری نمود؛ اهل قلعه امان گرفته قلعه را دادند؛
سلطان محمود با تن چند از نزدیکان خود بقلعه در آمده، اسباب و اموال که
آنجا بود همه را برداشت؛ و سارغ را بکوئالی آنجا تعیین نموده رو بدر
کشمیر که نرو جیپال آنجا بود نهاد؛ نرو جیپال نیز از آنجا گریخت؛ و سلطان
بآن دره در آمده غنیمت بسیار از برده و زر بدست آورد. بسیاری از کفار
را به دین اسلام در آورده؛ شعار اسلام نهاده بغزنین آمد. و باز در سنه سبع
و اربعمائه رو بکشمیر آورد و حصار لوه کوت را که برفعت و متانت مشهور بود،
محاصره کرد؛ و چون مدتی برین گذشت، باد و برف و شدت سرما شد، و مدد
و کمک کشمیریان رسید؛ سلطان ترک محاصره داده در ایام بهار بغزنین رفت.
و همدرین سال ابوالعباس بن مامون خوارزم شاه از خوارزم نامه بسطان
محمود نوشته، خواهر او را خواست. سلطان محمود اجابت کرده، خواهر
را بخوارزم فرستاد. و در سنه سبع و اربعمائه جمعی از اوپاش هجوم نموده
بر سر خوارزم شاه آمده، او را کشتند؛ سلطان از غزنین ببلخ آمد، و از آنجا قصد
خوارزم نموده، چون بخصر بند رسید که سرحد خوارزم است؛ محمد بن
ابراهیم طائی را مقدمه لشکر اعتبار کرده، پیشتر فرستاد؛ و وقتی که ایشان منزل
گرفتند و بنماز بامداد مشغول گشتند، خمار قاش که سپهسالار خوارزمیان بود،
از کمینگاه بز آمده، بر ایشان تاخت، و جمعی کثیر را بقتل آورده، آن
جمیعت را متفرق ساخت. چون اینخبر بسطان رسید، فوجی عظیم از
غلامان خاصه خود را بتعاقب او تعیین فرمود. ایشان بدنبال او رفته او را
دستگیر کرده نزد سلطان آوردند. چون سلطان بقلعه هزار اسپ رسید،

لشکر خوارزم بجمعیت و استعداد هرچه تمامتر در مقابل آمدند؛ جنگ عظیم در پیوست؛ آخر شکست بر لشکر خوارزم افتاد. الپتگین بخاری که سپهسالار ایشان بود اسیر گشت. سلطان با لشکر خود رو بخوارزم آورده. اول قاتلان ابو العباس را بقصاص رسانید. و امیر حاجب خود التوندش را خطاب خوارزم شاهي داده. ولایت خوارزم و ارگنچ ارزانی داشت؛ و از آنجا به بلخ آمده ولایت هرات را به پسر خود امیر مسعود داده و ابو سهیل محمد بن حسین روزنی را وکیل او ساخته. همراه و سندان. ولایت کورگان را به امیر محمد داده. ابوبکر قهستانی را باو همراه کرد.

و در سنه تسع و اربعمائه سلطان محمود بعزیمت تسخیر ولایت قفوج لشکر کشید. از هفت آب هولفاک گذشت. چون بسرحد قفوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت نموده. امان خواست؛ و پیشکش داد. سلطان از آنجا بقلعه پرن رسید. و حاکم آن قلعه هردت نام. قلعه را بقوم و خویشان خود سپرده. خود بگوشه رفت. اهل قلعه تاب مقاومت نیاوردند. هزار بار هزار درهم. که دولک و پنججاه هزار روپیه باشد و سی زنجیر فیل پیشکش گذرانیده. امان یافتند. و سلطان از آنجا بقلعه مهاون. که بر کنار چون واقع است آمد. رای آن قلعه کلچندر نام بر فیل سوار شده. خواست که از آب گذشته. موار نماید؛ لشکریان سلطان تاخت نموده. چون باو رسیدند. او خود را به خنجر هلاک ساخت *

* بیت *
زیستن چون بکام خصم بود مودن از زیستن بسی بهتر
و قلعه مفتوح گشته هشتاد و پنج فیل و غنیمت بی نهایت بدست لشکر اسلام افتاد. از آنجا بشهر متوره رسیدند. و این متوره شهریست بزرگ؛ مشتمل به بتخانهای عظیم. و مولد کشتن بن باس دیوست؛ هذیموان او را مجمل حلول واجب تعالی دانند. القصة چون سلطان باین شهر رسید.

هیچکس بجنگ پیش نیامد و لشکر سلطان تمام آنشهر را غارت کرده بتخانها را سوختند و اموال بی نهایت بدست آوردند . و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند که وزن او نود و هشت هزار و سی صد مثقال و زر بخته بود یک پارچه یاقوت کحلی یافتند که وزن او چهار صد پنجاه مثقال بود . گویند مچند رای که از راجهای هندوستان بود فیلی داشت بغایت قوی هیکل و نامدار و سلطان او را به بهای گران خریداری میکرد میسر نشده بود بحسب اتفاق در وقت مراجعت از سفر قنوج آن فیل در شبی بی فیلبان از فیلان گریخته بسرا پرده سلطان رسید و سلطان او را بدست آورده خوشحالیها کرده خداداد نام نهاد . و چون بغزنین رسیده غنایم سفر قنوج را شمار کردند بست داند یا هزار هزار درم آمد و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه دانه فیل بود .

و مروینست که چون سلطان محمود شنید که نذرا نام راجه رای قنوج را بواسطه آنکه سلطان محمود را اطاعت و اقیاد نموده بود بقتل رسانیده سلطان بر استیصال نذرا عزیمت مصمم ساخته در سنه عشر و اربعمانه متوجه هندوستان شد . و چون بآب جون رسید نرو چیپال که چند مرتبه از لشکر سلطان گریخته بود بامداد و اعانت نذرا در برابر سلطان آمده لشکرگاه ساخت و چون آب عمیق در میان بود بی حکم سلطان کسی از آب نمیگذشت . اتفاقاً شصت نفر غلام خاصه سلطان یکبار از آب گذشته تمام لشکر نرو چیپال را درهم آورده شکستند . نرو چیپال باقی چند از کفار بدر رفت و غلامان پیش سلطان نیامده قصد شهری که در آن نواحی بود کردند شهر را خالی یافته غارت و تاراج نموده بتخانها را بر انداختند . سلطان از انجا روی بولایت نذرا آورد نذرا مستعد قتال گشته لشکر عظیم گرد آورد . گویند سی و شش

هزار سوار و صد و چهل و پنجاه هزار پیاده و سیصد و چهل فیل در لشکر او بود. چون سلطان در برابر او نزول نمود، اول رسول پیش او فرستاده او را باطاعت و اسلام دعوت نمود. نندا، گردن از اطاعت و انقیاد تافته بجزگ قرار داد. بعد ازان سلطان بر بلندی بر آمد، تا لشکر نندا را بچشم قیاس در نظر آرد؛ کثرت لشکر او را معاینه کرده از آمدن پشیمان شد؛ و جبین نیاز بر زمین خضوع و خشوع نهاده؛ از حضرت بی نیاز فتح و ظفر خواست. و چون شب اندر آمد خوفی عظیم در خاطر نندا راه یافته، تمام اسباب و آلات بجا گذاشته، با مخصوصان راه فرار پیش گرفت.

روز دیگر سلطان ازین معنی اطلاع یافته، سوار شد کمیگها را نیک جستجو پی لشکر او را ملاحظه کرد؛ و چون از مکر و عذر او خاطر جمع شد دست بغارت و تاراج دراز کردند. عالم عالم غنیمت بدست لشکر اسلام افتاد. اتفاقاً در پیشه پانصد و هشتاد زنجیر فیل از فیلان لشکر نندا یافتند. به غنیمت گرفتند. و سلطان با ظفر و اقبال مراجعت نموده بغزنین رفت. در همین ایام خبر رسید که قیرات و نور دو دره ایست که اهل آن همه کافراند و جاهای محکم دارند. سلطان باحضر لشکرها فرمان داده از قسم آهنگر و درودگر و سنگتراش جمعی کثیر همراه گرفته رو بآن دیار نهاد. چون نزدیک بآن موضع رسید، اول قصد قیرات کردند؛ قیرات جائیست سرد سیر و میوه بسیار دارد؛ و مردم آنشهر می پرستند. حاکم آن پیشه اطاعت نمود و اسلام آورد؛ سائر مردم آندیار نیز سعادت اسلام رسیدند. و صاحب علی ابن ابی الت اسلان را به تسخیر نور نامزد فرمود. او رفته آندیار را فتح کرده قلعه بنا نهاد، و علی بن قدر جوق را بکوتوالی آنقلعه نصب نموده گذاشت. و دران دیار نیز اسلام بطوح یا کرة آشکارا شد؛ و در سنه اثنی عشر و اربعه مائه، قصد کشمیر نموده لوه کوت را محاصره کرد؛ مدت

یکماه آنجا اقامت نمود . و چون بواسطه استحکام و ارتفاع آن قلعه دست به تسخیر آن نرسید؛ از آنجا بر آمده بجانب لاهور و باکرة روان شد . لشکر در آن کوه پائها بغارت و تاراج پراکنده شد؛ و غنیمت از حد حصر زیاده بتصرف لشکر اسلام افتاد . و در اول بهار با ظفر و اقبال بغزنین مراجعت نمود .

و در سنه ثلث و عشر و اربعمائه باز قصد ولایت نندا کرد . چون بقلعه گوالدر رسید آن قلعه را محاصره کرد . چون چهار روز گذشت حاکم آنقلعه رسولان فرستاده سی و پنج زنجیر فیل پیشکش نموده امان طلبید؛ سلطان این صلح ازو پذیرفته متوجه قلعه کلنجور که در بلاد هند بمقانت و استحکام مثل ندارد گردیده آن قلعه را محاصره نمود و چون مدتی بزمین گذشت نندا حاکم آنقلعه سیصد فیل پیشکش نموده زنهار خواست؛ و چون این فیلان را بی فیلبانان از اندرون قلعه سر دادند سلطان فرمود تا ترکان فیلانرا گرفته سوار شدند . اهل قلعه از نظاره آن تعجب نمودند و از ترکان عبرت گرفتند؛ و نندا شعری بزبان هندی در مدح سلطان گفته فرستاد . سلطان آن شعر را بر فصیحی هند و دیگر شعرا که در ملازمت او بودند عرض کرده همه تحسین نمودند . سلطان بآن مبالغات نموده منشور حکومت پانزده قلعه با تحف دیگر در وجه صلح باو فرستاد . نندا نیز مال و جواهر بی نهایت در عوض بخدمت سلطان ارسال نمود و سلطان از آنجا منصور و مظفر بغزنین رفت *

و در سنه اربع عشر و اربعمائه سلطان عرض لشکر خود گرفت و برای لشکری که در اطراف ولایت بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار و سیصد فیل بقلم در آمد *

در سنه خمس عشر و اربعمائه بپلم آمد؛ درینوقت مردم ماوراءالنهر از علی تکین تظلم نمودند . سلطان بعزیمت دفع او از جیحون گذشت .

و سرداران ماوراءالنهر یکدیگ با استقبال شتافته، فراخور حالت خود پیشکش گذرانیدند؛ و یوسف قدر خان، که بادشاه تمام ترکستان بود با استقبال آمده، از راه محبت و دوستی با سلطان ملاقات کرد؛ و سلطان از آمدن او خوش حالیها کرد؛ و جشنها آراست؛ و بیکدیگر هدیهها و سوغاتها دادند. و سلطان از نفایس هندوستان جواهر آبدار و فیلان کوه پیکر گذرانیده؛ و بصلح و برضا از یکدیگر جدا شدند و علی تکین خبر دار شده گریخت و سلطان کسانی بتعاقب او تعیین نمود تا او را گرفتار آوردند، و سلطان او را مقید ساخته بقلعه از قلاع هندوستان فرستاد؛ و از آنجا مراجعت نموده بغزنین آمد و زمستان در غزنین گذرانید *

و بمقتضای عادت خویش باز لشکر بجانب هندوستان بقصد تسخیر سومنات کشید؛ و این سومنات شهریست بزرگ، بر ساحل دریای محیط؛ و معبد براهمه است؛ و بدان زرین دران بتخانه بسیار بود و بت بزرگتر را مفات نامند. در تواریح بنظر رسیده، که در زمان ظهور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و اله و سلم، این بت را از خانه کعبه بر آورده اینجا آورده بودند. اما از کذب ساف براهمه معلوم میشود، که نه چنین است؛ و این بت از زمان کنس که چهار هزار سال میشود معبود براهمه است و بقول براهمه کنس اینجا غیبت نموده *

القصة چون سلطان بشهر نهر واله پتن رسید، شهر خالی دید، فرمود تا غله برداشتند و راه سومنات پیش گرفتند. چون بسومنات رسیدند، اهل آنجا در قلعه را بر روی لشکریان سلطان کشیدند؛ و بعد از جنگ و قتل بسیار قلعه مفتوح گشته، لوازم غارت و تاراج بعمل آمد؛ و خلق کثیر قتل و اسیر شدند؛ و بتخانها را شکسته از بیخ بر کفندند؛ و سنگ

سومنات را پاره پاره کرده؛ پاره بغزنین بر در مسجد جامع گذاشتند و سالها آنسنگ آنجا بود.

سلطان از آنجا لوای مراجعت بر افراخته؛ بواسطه آنکه پرم دیوفام راجه عظیم الشان از جاهای هندوستان در سر راه بود بمقتضای وقت جنگ او را صلاح ندیده، برای سنده متوجه ملتان شد. درین راه در بعضی جاها از کم آبی و در بعضی محال از بی علفی؛ محنت تمام بحال لشکریان رسید؛ و بمحنت و مشقت بسیار در سنه سبع عشر و اربعمائه بغزنین آمد.

درین سال القادر بالله نامه بسطان محمود نوشته لوای خراسان و هندوستان و نیمروز و خوارزم فرستاد؛ و سلطان را و فرزندانش و برادران او را دران نامه لقبها نهاد. سلطان را کشف الدولة و الاسلام و امیر مسعود را شهاب الدولة و جمال الملة؛ و امیر محمد را جلال الدولة و جمال الملة؛ و امیر یوسف را عضد الدولة و موید الملة؛ و نوشت که هرکرا تو را بعهده خود گردانی، ما نیز آنکس را قبول داریم؛ و این نامه در باخ بسطان رسید. درینسال سلطان بعزیمت مالش دادن جتانی را که در وقت مراجعت از سومنات بلشکر سلطان بی ادبیا کرده انواع آزار رسانیده بودند؛ لشکر عظیم بجانب ملتان کشید، و چون بملتان رسید، فرمود تا هزار و چهار صد کشتی ساختند؛ و بر هر کشتی سه شاخ آهنین در کمال قوت و حدت مضبوط پرداختند، یکی بر پیشانی کشتی و دو دیگر بر دو پهلوئی او؛ چنانچه هرچه مقابل این شاخها آمدی خورد بشکستی و معدوم گشتی؛ و اینهمه کشتیها را در آب جیحون انداختند، در هر کشتی بست نفر با تیر و کمان و قاروره نطف نشانده رو باستیصال جتان آورد؛ و جتان خپر دار شده اهل و اعیال خود را به جزیرهها فرستاده، خودها جریده در مقابل نشستند؛ و چهار

هزار و بورایتی هشت هزار کشتی در دریا انداخته و در هر کشتی
 جمعی مسلح در آورده بمقابله و مقاتله شتافتند. چون طرفین بهم رسیدند
 جنگ عظیم در پیوست؛ هر کشتی جانی که مقابل کشتی مردم سلطان
 آمدی چون بشاخ کشتی رسیدی بشکستی و غرق شدی. تا همه
 جتان غرق شدند و بقیه که ماندند علف تیغ گشتند و لشکر سلطان بر سر
 عدال ایشان رفته همه را اسیر ساختند. و سلطان مظفر و منصور بغزنین
 مراجعت کرد.

و در سغه ثمان و عشر و اربعمائه سلطان محمود امیر طوس ابو العزب
 ارسلنرا نامزد بارز گردانید تا رفته ترکمانان را استیصال نماید. امیر طوس
 بعد از جنگهای عظیم بسلطان نوشت که تدارک فساد ایشان بجز آنکه
 سلطان بذات خویش حرکت فرماید ممکن نیست. سلطان بذات خویش
 توجه نموده استیصال ترکمانان نمود. و از آنجا بوی رفته خزائن و دفائن
 ری که حکام آنجا بسالهایی دراز اندوخته بودند بی محنت و مشقت
 بدست آورد. و از باطل مذهبان و قرامطه آنجا بسیار بودند بر هر که
 ثابت شد بقتل رسید و این ولایت ری و اصفهانرا بامیر مسعود داده
 خود بغزنین مراجعت نمود.

و در اندک زمانی علت دق بهم رسانیده هر روز آن علت قوی تر
 میگشت و سلطان بتکلف خود را در نظر مردم قوی مینمود تا باین حال
 بدلم رسید و چون بهار آمد بجانب غزنین رو نهاد و آن مرض قوی تر
 گشت و بغزنین بهمان مرض روز پنجشنبه بست و سوم ربیع الآخر سنه
 احدى و عشرين و اربعمائه در گذشت. رحمه الله علیه. و مدت سلطنت
 اوستی و پنج سال بود.

گویند در زمان سمرات موت سلطان فرمود که خزائن و اموال نفیسه او را بظفر در می آوردند و از مفارقت آنها حسرت میخورند و آه میکند و دانگی ازان نکسی نداد. دوازده بار سفر هفت نموده و جهاد کرده بود.

ذکر جلال الدولة جمال الملة محمد ابن محمود سبکتگین

در انوقت که سلطان محمود از عالم رفت امیر مسعود در سپاهان و امیر محمد در گورکان بود. امیر علی بن ایل ارسلان که خویش سلطان محمود بود امیر محمد را طلبیده در غزنین بر تخت نشاند. امیر محمد اول بمظلومان توجه نموده غوررسی کرده در آبادانی و معموری ولایت سعی نمود و در خزائن را کشاده و ضعیف و شریف را بهره در گردانید. و یعقوب بن یوسف بن ناصر الدین را که عم او بود سپه سالار ساخته بغامت نوازش فرمود و خواجه ابوسهیل احمد بن الحسن الحمدوزی را بوزارت اختیار نموده تمام کار مملکت بعهده او گردانید و ارزانی و توانگری در زمان او پیدا شده و تجار از اطراف رو بغزنین آوردند و رفاهیت تمام قرین حال رعیت و سپاه گردید. باوجود این داهای خلائق بساطنت امیر شهاب الدوله ابوسعید مسعود مائل بود و چون پنججاه روز از وفات سلطان محمود گذشت امیر ایاز با غلامان اتفاق رفتن بسوی مسعود کرده سوگندها خوردند و کسی نزد ابو الحسن علی بن عبد الله که او را علی دایه گفتندی فرستاده او را نیز با خود متفق ساختند. روز دیگر غلامان یکجا شده بطویل در آمدند و بر اسپان خاصه نشسته بمکابره تمام بر آمدند و راه بست پیش گرفتند. امیر محمد سوندیرای هندو

را با لشکر بسیار بتعاقب ایشان فرستاده؛ چون سوندیرای بایشان رسید جنگ در پیوست؛ سوندیرای و جمعی کثیر از هندوان کشته شدند؛ و از غلامان نیز جمعی کثیر بقتل آمده؛ سرهای ایشانرا نزد امیر محمد فرستادند. و ایاز و علی دایه همچنان باتفاق غلامان بنعجیل میرفتند؛ تا بامیر مسعود در نیشا پور رسیدند و خدمت بجای آوردند. امیر مسعود خوشحال شده عذراة خواست، و احوال پرسید.

و امیر محمد در غزنین بعیش و سرور مشغول شد، و چون مدت چهار ماه بر آمد بفرمود، تا سرا پرده را بجانب بست بر آوردند؛ و بجمعیت تمام از غزنین بر آمده چون به تیکیناباد رسید تمام سران لشکر اتفاق نموده، بامیر محمد پیغام کردند که چون تمام خلق مطیع و منقاد امیر مسعود اند، و یقین است که تو مقاومت او نمیتوانی کرد مگر آنست که تو بجای خود بنشین؛ و ما پیش او رفته از تو و از خود عذر خواهیم؛ و او ترا پیش خود بخواند؛ تا ما و تو بجان ایمن باشیم. امیر محمد جز اجابت چاره ندید پس امیر یوسف و علی حاجب و دیگر سران لشکر امیر محمد را بر قلعه ذبیح برده نشانند. و تمام لشکر و خرائن بسوی امیر مسعود روان گردیدند؛ و بهرات رفتند. ایام حکومت او پنجم ماه فرسیده.

ذکر ابو سعید مسعود بن یمین الدوله سلطان

ماحمود غزنوی

چون ایاز بن ایماق و علی دایه به نیشا پور نزد امیر مسعود رفتند، او قویدل شده بداد و عدل توجه نمود. و چون روزی چغد برین بگذشت، ابو سهیل مرسل بن منصور بن افلج گردیزی لوی از امیر المومنین

القاهر بالله آورد. و مورد انعام و الطاف گردید؛ و امیر مسعود از نیشاپور بهرات آمد و علی حاجب در یزوقت بامیر مسعود رسیده، انواع نوازش یافت؛ و تمام حشم و خزائن بامیر مسعود رسیده از هرات ببلخ آمده زمستان آنجا گذرانید. ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی را که بحکم سلطان محمود در قلعه کلنجر در بند بود طلبیده بوزارت اختیار نموده میر جنگ میکایل را فرمود تا بر دار گردند و دیگر کسان که بامیر مسعود مخالفت ورزیده با خصم او موافقت کرده بودند همه را مستاصل ساخت. و امیر احمد بن نیدالکین خازن سلطان محمود را مصادره کرده مال بسیار ازو بستند؛ و او را بهندوستان فرستاد؛ و چون احمد بهندوستان رسید عصیان ورزید.

ابوطالب رستم مجد الدوله بفرموده امیر مسعود از هند بغزنین آمد؛ امیر حسین بن معدان که امیر مکران بود از برادر شکایتن نزد امیر مسعود آورد؛ امیر مسعود میر تاش فراش را مثال داد تا انصاف امیر حسین از برادر او گرفت؛ و او را بمکران نشاند. و امیر مسعود از بلخ بغزنین آمد؛ اهل شهر خوشحالی نمود و باستقبال رفتند و آبن رسانند و درم و دینار نثار کردند و از غزنین قصد سپاهان روی نموده، چون بهرات رسید مردم سرخس و باورد از ترکمانان بذالیدند؛ پس امیر ابوسعید عیدرس بن عبد العزیز را بالشکر انبوه بر سر ترکمانان تعیین نمود و او بآنها رسیده جنگ در پیوست؛ و از طرفین کس بسیار کشته شدند. لشکر امیر مسعود چندی مرتبه جنگ کرده بازگشتند.

و در سده ثلث و عشرين و اربعمائه خواجه احمد بن حسن فومیان یافت؛ و خواجه ابو نصر احمد بن محمد عبد الصمد که بحسن تدبیر و اصابت رای مشهور بود بجای او وزیر شد؛ و بخوارزم رفته آن نواحی

را آبادان ساخت ؛ و از آنجا باز بخدمت امیر مسعود آمد و امیر مسعود بغزنین رسید .

و در سنه اربع و عشرين و اربعمائه قصد همدوستان نمود و بر سر قلعه سرستی که در دره کشمیر واقع است رفته آنقلعه را بمحاصره در گرفت . عاقبت آن قلعه را گشاد و غنائم بسیار بدست آورد . و از آنجا بغزنین رفت .

و در سنه خمس و عشرين و اربعمائه قصد امل و ساری کرد و مردم آندپار یکجا شده مستعد قتال گشتند ؛ چون لشکر غزنین بفتح و فیروزی اختصاص یافت اما کالینجا امیر طبرستان رسولان فرستاد و خطبه بنام امیر مسعود قبول کرد و پسر خویش بهمن و برادر زاده خود شروین بن سرخاب را بگروگان فرستاد . امیر مسعود از آنجا رو بغزنین آورده چون به نیشاپور رسید مردم از دست ترکمانان تظلم نمودند . امیر مسعود یکتعدی و حسین بن علی بن میکائیل را با لشکر انبوه بر سر ایشان فرستاد چون لشکر بموضع شنید اتفاق رسید رسول ترکمانان آمده پیغام گذارد که ما بنده و مطیع درگاهیم اگر ایفقدر شود که حد چرا خور ما مشخص شود ما را بکس کاری نباشد و نه کس را از ما آزاری . پس یکتعدی با رسولان درشت گفته جواب داد که میان ما و شما جز بشمشیر صام نیست . اگر اطاعت کنید و از کارهای زشت باز آئید و کس را پیش امیر مسعود فرستاده نوشته بنام ما آرید ما از شما دست باز داریم . ترکمانان این مضمون از زبان رسولان شنیده پیش آمدند و حرب صعب اتفاق افتاد . عاقبت ترکمانان شکست یافته پشت بمعرکه دادند . یکتعدی از عقب ایشان در آمده اهل و عیال ایشانرا اسیر کرد . و غنائم بسیار بدست آورد و در وقت مراجعت که جمعیت یکتعدی در پی غنیمت متفرق بود داؤد ترکمان از تنگهایی کوه بر آمده بر لشکر یکتعدی حمله آورد و تا دو

شبا روز حرب قائم بود و یکتعدی حسین بن علی را گفت، جای استادن نیست. حسین ثبات قدم بورزیده بجنگ قیام نمود و بدست ترکمانان اسیر گشت. و یکتعدی گریخته نزد امیر مسعود رسید.

و امیر مسعود چون بغزنین آمد خبر طغیان احمد بن نیالتکین رسید. امیر مسعود بانته بن محمد علی را که سالار هندوان بود بر سر او فرستاد. و چون مقابل همدیگر شدند، جنگ در پیوست؛ بانته کشته شد و لشکر او متفرق گشت. چون اینخبر بامیر مسعود رسید تلک بن حسین را که سپه سالار هندوان بود فرستاد، او رفته جنگ کرده احمد را شکست داد و هرکه از لشکر احمد بدست افتاد گوش و بینی ویرا برید و احمد بمنصوره سنده گریخته خواست، از آب سنده گذرن؛ اتفاقاً سیلی رسیده او را در ربود و غرق ساخت؛ و چون آب او را بکنار انداخت؛ سر او را بریده پیش تلک آوردند؛ تلک آنسر را نزد امیر مسعود فرستاد.

و در سنه سبع و عشرين و اربعمائة کوشک نو با تمام رسید و تخت زرین مرصع بجواهر دران کوشک نهادند؛ و تاج زرین مرصع بجواهر بوزن هفتاد من از بالای آن تخت بزنجیرهای طلا آویختند و سلطان بران تخت نشسته، آن تاج آویخته را بر سر نهاده بازعام داد. و هم درین سال امیر مورد را طبل و علم داده به بلخ فرستاد؛ و خود بجانب هندوستان لشکر کشید؛ چون بقلعه هانسی رسید، آنقلعه را کشاد و غنیمت بیشمار بدست آورد؛ و از آنجا بقلعه سونی پت لشکر آورد و حاکم آن قلعه دنیال هرنام خبردار شده گریخته در بیشها پنهان شد؛ لشکر اسلام آن قلعه را مفتوح ساخته تمام بتخانها را بر انداخته، غنائم بسیار بدست آوردند. چون خبر دنیال یافتند بر سر او رفتند؛ او خپر دار شده تنها بدر رفت؛ و تمام لشکر او را قتل و اسیر کردند. و از آنجا بدره رام توجه نمود، و چون رام خبر یافت پیشکش

بسیار فرستاده پیغام کرد که چون پیر و ضعیفم بنخدمت نمیتوانم رسید. امیر مسعود عذر او را پذیرفته دست از باز داشت. و امیر ابوالمعتمد بن مسعود را طبل و علم داده بلاهور فرستاد؛ و خود بغزنین مراجعت نمود.

و در سنه ثمان و عشرين و اربعمائه پنجهت تدارک فساد ترکمانان از غزنین به بلخ آمد و ترکمانان از شنیدن این خبر ولایت بلخ را گذاشته باطراف رفتند. درین اثنا خبر رسید که چون قدرخان مرده؛ از پور تکین که بجای از نشسته رعیت را تغیر دست داده؛ تمام ولایت ماوراءالنهر شوریده است؛ بامید آنکه ولایت ماوراءالنهر بدست آرد از آب جیحون گذشته روی بسوی ولایت ماوراءالنهر آورد؛ تمام سرکشان ماوراءالنهر خانهای خود خالی کرده؛ گریخته؛ هیچکس بجنگ پیش نیامد. چون چند روزی بر آمد؛ خواجه احمد بن محمد عبد الصمد وزیر از بلخ نامه فرستاد؛ که داود ترکمان با جمیعت تمام قصد بلخ نموده است؛ و من آنقدر جمعیّت و آلات حرب ندارم که مقاومت او توانم کرد. امیر مسعود در ساعت از ولایت ماوراءالنهر مراجعت اختیار کرده؛ رو ببلخ آورد و داود ترکمان انحراف ورزیده بجانب مرو شد. امیر مسعود ببلخ رسیده بتعاقب داود بکورگان رفت؛ و در آنجا چند کس از دست علی قزدری بشکایت نزد امیر مسعود آمدند؛ و این علی قزدری عیار و ستمگر بوده؛ دست درازی بسیار دران نواحی میکرد. و امیر مسعود او را باطاعت خواند. او قبول نکرده همچنان بازار خلاق مشغول شد؛ و قلعه که دران نواحی بود؛ اهل و عیال خود را بران قلعه بوده؛ حصاری شد. امیر مسعود لشکری تعیین فرموده آن قلعه را مستخر ساخت؛ و او را نزد امیر مسعود آورده بردار کردند. چون ترکمانان خبر حرکت امیر مسعود بجانب مرو شنیدند؛ ایلیچی فرستاده پیغام کردند؛ که ما بنده و مطیع ام؛

اگر حد چرا خور ما مشخص شود تا ستور و اهل و عیال آنجا باشند؛ همه بذاتهای خویش در خدمت باشیم؛ امیر مسعود ملتمس ایشانرا مهذول داشته، کس نزد بیغو که سردار ایشان بود فرستاد؛ تا وثیقتی بگیرد، که من بعد ارتکاب اعمال فاشایسته نذمایفد؛ و حد چرا خور ایشان معین ساخت . برین جمله عهد و قول قرار یافته، امیر مسعود از آنجا بهرات توجه نمود . در راه جمعی از ترکمانان با لشکر امیر مسعود زده، قتی چند را بقتل آوردند، و پاره اسباب را بغارت بردند . امیر مسعود جماعت را بتعاقب، ایشان فرستاده همه را بقتل آوردند . و اهل و عیال ایشانرا اسیر کرده با سرهای ایشان نزد امیر مسعود آوردند . امیر مسعود تمام آن سرها را برخران بار کرده نزد بیغو فرستاد، و پیغام کرد که هر که نقض عهد کند سزای او این باشد . بیغو عذر خواسته جواب داد، که ما خبر نداریم؛ و آنجماعه را آنچه ما می خواستیم امیر خود کرد . امیر مسعود از هرات به نیشاپور، و از نیشاپور بطوس رفت . و نزدیک طوس جمعی از ترکمانان پیش آمده جنگ کرده، اکثر بقتل رسیدند، و درینوقت خبر آوردند که مردمان باورد حصار خود را به ترکمانان دادند . امیر مسعود آن حصار را کشاده مردم آنجا بقتل آورد، و باز به نیشاپور آمده زمستان آنجا گذرانید .

و چون بهار آمد در سنه ثلثین، و اربعمائه بقصد طغرل ترکمان بجاناب باورد رفت؛ طغرل خبردار شده بجاناب تری باورد شد . امیر مسعود برگشته، از راه مهینه سوی سرخس آمد؛ و رعایا مهینه چون خراج نمیدادند؛ ایشانرا بدست آورده جماعه را کشت و جمعی دیگر را دستها برید و حصار ایشان ویران کرد؛ و از آنجا بطرف دید اینان حرکت کرد؛ و چون بآنجا رسید، ترکمانان از اطراف هجوم نموده راهها را بر لشکر غونین گرفتند . امیر مسعود صفها ترتیب داده مستعد قتال شد . ترکمانان نیز لشکرها

آراسته در مقابل آمدند؛ و جنگ عظیم روی داد. درین اثنا اکثر سالاران لشکر غزنویین برگشته بدشمن در آمدند؛ و سلطان به تن تنها در میدان در آمده، چند کس را از سرداران ترکمانان بضرب شمشیر و نیزه و گرز بپنذاخت. و جمعی که از لشکر غزنویین بدشمن در آمده بودند، درین وقت پشت بمعرکه داده بجانب غزنویین فرار اختیار نمودند. چون هیچکس نزد امیر مسعود نماند، بقوت و مردانگی خود ازان معرکه بدر آمد؛ و هیچکس را قدرت آن نبود که در عقب او آید. این واقعه در هشتم رمضان سنه، احدی و ثلثین و اربعمائه روی داد. چون بمرور در آمد چند کس از لشکریان باو ملحق شدند و از آنجا از راه غور بغزنویین در آمد. سالاران را که حرب ناکرده پشت بمعرکه داده بودند، علی دایم و حاجب بزرگ سپاهی، و مکذعیدی حاجب، همه را گرفته مصادره کرده، بهفدوستان فرستاده، در قلعهها بند کرد؛ و همه دران بند مردند. و امیر مسعود خواست که لشکر را بهند برد، تا در هند قوتی بهم رساند، و لشکر بسیار گرد آورد، و بر سر ترکمانان رفته سزای ایشان در دامن روزگار بفهد. پس امیر مودود را امارت بلخ داده، خواجه محمد بن عبد الصمد وزیر را باو همراه کرده به بلخ فرستاد. و ارتکین حاجب را بهحاجبی او تعیین نمود؛ و چهار هزار کس را باو همراه کرده؛ امیر محمد را با دوهزار کس بجانب ملتان نامزد ساخت. و امیران دیار را بجانب کوه پایه غزنویین فرستاد؛ تا افغانان آنجا را که عاصی بودند نگاه دارد، و نگذارد که بآنولایت مضرت رسانند؛ و تمام خزائن سلطان محمود که در قلعهها بود بغزنویین آورده، بر شتران بار کرده، بجانب هند روان شد. و هم از راه کس فرستاد، تا برادرش امیر محمد را از قلعه ترغند پیش آورند؛ چون برباط باریکه رسید غلامان او بضرانه رسیده شترانرا غارت کردند. درین اثنا امیر محمد بانجا رسید. چون غلامان دانستند،

که این تعدی پیش نمیروند مگر آنکه امیر دیگر باشد. بضرورت نزد امیر محمد رفته اورا ببادشاهی قبول کردند. و هجوم نموده بر سر امیر مسعود آمدند. امیر مسعود دران رباط حصاری شد. روز دیگر تمام لشکر هجوم کرده امیر مسعود را از اندرون رباط باریکله بر آوردند و در بند کردند و در قلعه گرمی نگاهداشتند. و آنجا میبود تا بتاریخ یازدهم جمادی الاول، سغه اثنی و ثلاثین و اربعمائه از زبان امیر محمد پیغام دروغ بکوتوال گرمی رسانیدند. که امیر مسعود را کشته سر او نزد ما فرست. کوتوال بموجب آن پیغام سر اورا جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد. امیر محمد بسیار گریه کرد و آن مردم را که سعی کرده بودند ملامت نمود.

ذکر شهاب الدین والدوله و قطب الملة ابو الفتح مودود بن مسعود

چون خبر قتل امیر مسعود به پسر او، امیر مودود در بهستان رسید، خواست بانقمام پدر بجانب باریکله نهضت نماید. ابو نصر احمد بن محمد بن عبد الصمد اورا ازان عزیمت باز داشتند بفرزین آورد. مردمان غزنین همه باستقبال آمده تعزیت کردند و موافقت نمودند. و از آنجا با لشکر انبوه بقصد عم خود امیر محمد بر آمد. چون بدقتور رسید امیر محمد باستقبال شتافت و صفهای ترتیب یافت. و بحرب در پیوست. و تمام روز جنگ بود. چون شب در آمد، هر یک از غنیم خود حساب گرفته بجای خویش رود نمود. و امیر مودود خود دران شب بمیر اجل سید منصور که در لشکر امیر محمد بود، کس فرستاده اورا از خود ساخت. چنانچه میر اجل سید منصور در وقت حرب در کنار ایستاده تفرج میکرد. و از هیچ جانب نرود نمود. روز دیگر طرفین مقابل هم آمده داد قتال و جدال دادند.

عاقبت فتح قرین حال امیر مودود گشته امیر محمد با پسر خود احمد و سایر اعیان لشکر دستگیر شده بانواع عقوبت بقتل رسیدند . و امیر مودود آنجا رباط و بازار بنا نهاده بفتح آباد موسوم ساخت . و قابوت پدر و برادران خود را بفرمود تا از گرمی بغزنین آوردند این فتح در ماه شعبان سنه اثنی و ثلاثین و اربعمائه بود .

و در سنه ثلث و ثلاثین و اربعمائه امیر مودود از خواجه احمد عبدالصمد رنجبیده در قلعه غزنین محبوس ساخت . و او دران حبس بمرد و ابو طاهر بن محمد مستوفی را بوزارت برگزید . و هم درین سال ابو نصر محمد بن احمد را بحرب نامی محمد بن محمود بجازب هفت فرستاد و نامی دران حرب کشته شد . و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه امیر مودود ارتگین را بطبرستان فرستاد و ارتگین چون بطبرستان رسید خبر یافت که پسر داؤد ترکمان بارمن آمده است . لشکر بوسراو کشید چون قریب باو شد او خبردار شده لشکر را آنجا گذاشته با معدودی چند بدر رفت . ارتگین از عقب او در آمده کس بسیار را از لشکر او بقتل آورد . و از آنجا بشهر بلخ آمده بلخ را گرفت و خطبه بنام امیر مودود خواند . بعد چندگاه ترکمانان قصد او کرده نزدیک بلخ آمدند چون او سپاه بسیار نداشت از امیر مودود مدد خواست . چون التماس او بمعرض قبول نیفتاد با جمعیت خویش از بلخ بغزنین آمد . و در سنه خمس و ثلاثین و اربعمائه باغوی بعضی از ابو علی کوتوال غزنین رنجبیده محبوس ساخت . آخر چون بی گناهی او معلوم کرد او را از قید بر آورده دیوان مملکت و کوتوال غزنین ساخت . و سوری بن العبر را که قبل ازین دیوان بود حبس کرد تا در حبس بمرد . و از ارتگین چیزهای بد خاطر نشان امیر مودود کردند او را در حضور خود گردن زد .

و در سنه ست و ثلثین و اربعمائه خواجه طاهر وزیر فرمان یافت .
 و خواجه امام سید ابو الفتح عبد الرزاق بن احمد بن حسین بجای او
 بوزارت نشست . و همدرین سال طغرل حاجب را بسوی بست فرستاد ؛
 طغرل تا سیستان رفت و برادر ابو الفضل درنگی ابو منصور را اسیر ساخته
 بغزنین آورد . و در سنه سبع و ثلثین و اربعمائه ترکمانان جمعیت نموده در
 بغزنین آوردند . چون از بست گذشتند و ریاط امیر را غارت کردند لشکر
 غزنین بایشان رسیده ، قتال عظیم دست داد ؛ ترکمانان بهریمت برفته اکثر بقتل
 رسیدند . بعد ازین فتح ، طغرل بجانب گرمسیر رفته ترکمانان آن ولایت را
 که ایشانرا سرخ کلاه گفتندی کشت . و کس بسیار را اسیر ساخته بغزنین
 آورد . در سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه امیر مودود طغرل را باز باشکر انبوه
 بآنجانب فرستاد ؛ چون طغرل به بتگینا باد رسید اظهار عصیان نمود و این
 خبر که بامیر مودود رسید ، کسانرا بجهت استمالت نزد او فرستاد .
 طغرل در جواب گفت که چون جماعت که در ملازمت امیر اند بمن دشمن
 اند نمی توانم بملازمت رسید ؛ بعد ازان امیر مودود علی بن ربیع را با
 دو هزار سوار بطلب طغرل فرستاد ؛ و چون علی بن ربیع نزدیک طغرل
 رسید ، طغرل با تفری چند گریخت ؛ و علی در لشکر او در آمده غارت کرد ؛
 و چند کس را گرفته بغزنین آورد . و همدرین سال امیر مودود حاجب بزرگ
 بابتکین را بجانب غور فرستاد ؛ چون بغور روان شد ، شیر بچه را همراه کرده
 بحصار ابو علی رسید ؛ آنحصار را بکشاد و ابو علی را دستگیر ساخت .
 و این حصار بود ، که هفتصد سال کسی بران دست نیافته بود . شیر بچه
 ابو علی را غلی در گردن انداخته بغزنین آورد . و همدرین سال امیر مودود
 امیر حاجب بابتکین را بر سر بهرام سال که سپه سالار ترکمانان بود فرستاد ؛
 در نواحی بست طرفین بهمرسیده ، جنگ کردند ؛ ترکمانان بهریمت

رفتند. و در سنه تسع و ثلاثین و اربعمائیه امیر قزدار طغیان ورزید. امیر مودود حاجب بزرگ باینکین را بر سر او فرستاد؛ قزدار جنگ کرده شکست یافت؛ و بعد چندگاه از راه اطاعت در آمده خراج قبول نمود. امیر حاجب برگشته بغزنین آمد.

و در سنه اربعین و اربعمائیه امیر مودود هر دو پسر خود ابوالقاسم محمود و منصور را در یک روز خلعت و طبل و علم داده ابوالقاسم محمود را بجانب لاهور، و منصور را بجانب پشور فرستاد. و ابوعلی حسن کوتوال غزنین را بهندوستان فرستاد تا رفته سرکشان عهد را مالش دهد. ابوعلی بقلعه ماهیه رو نهاد؛ و چون آهنگین حاکم آن قلعه خبر یافت، جریده بگریخت. و هجرای سالار هندوان، که در زمان سلطان محمود خدمتها کرده، و عمری در ملازمت گذرانیده بود، و بواسطه بعضی امور رنجیده گریخته بهندوستان آمده، در کوههای کشمیر میبود؛ کوتوال کس پیش او فرستاد؛ و استمالت بسیار نموده، پیش خود طلبیده قول و عهد داده بغزنین فرستاد. و امیر مودود در مقام التفات آمده تسلی او نمود؛ درین مدت که ابوعلی کوتوال در هند بود، دشمنان او از روی حسد چیزهای قبیح ازو بامیر مودود رسانیده بودند؛ چون ابوعلی کوتوال بغزنین آمد، امیر مودود فرمود تا او را مقید کردند، و بمیرک حسن وکیل سپردند. بعد از چند روز اعدا او را دران حبس کشتند؛ و چون بی رخصت امیر مودود ارتکاب این فعل نموده بودند، در مقام اخفاء آن شده امیر را هر روز قرعیه و تحریص سفری مینمودند، که اگر امیر از غزنین بدر رود این عمل ایشان مستور ماند؛ و عاقبت امیر سفر کابل اختیار نموده، چون بقلعه سانکوه رسید، بیماری قولنج بهمرسانید؛ روز بروز این مرض قوت میگرفت، و ناچار امیر مودود بغزنین مراجعت نمود. چون بغزنین رسید،

در عین این بیماری میرک را تکلیف کرد که ابو علی کونوال را از بند برآورده حاضر کند. میرک وکیل حیل پیش آورده مهلت یک هفته طلبید. هفت روز یک هفته نگذشته بود که امیر مودود در بیست و چهارم رجب سنه احدی و اربعین و اربعمائه از عالم رفت. ایام حکومت مودود بنه سال رسید. و پسرش محمد بن مودود که سه ساله بود بسعی علی بن ربیع بر تخت سلطنت نشست. بعد از پنج روز رایهای امرا انقلاب یافت؛ علی بن مسعود را بسلطنت برداشتند.

ذکر علی بن مسعود

چون بحکومت رسید درینوقت عبد الرزاق بن احمد میمندی که او را امیر مودود نامزد سیستان کرده بود بقلعه که میان بست و اسفر این واقع ست رسید؛ و معلوم کرد که عبد الرشید بفرموده امیر مودود درین قلعه محبوس ست. عبد الرشید را از حبس بر آورده بهادشاهی قبول کرد. و لشکریانرا نیز با طاعت او خوانده از همه بیعت گرفته. ایام حکومت علی قریب سه ماه است.

ذکر عبد الرشید بن مسعود

چون بحکومت رسید باتفاق عبد الرزاق و دیگر لشکریان رو بغزنین آورده چون نزدیک بغزنین رسیدند علی بن مسعود جنگ ناکرده گریخت. و عبد الرشید حاکم شد. و طغرل حاجب را که از سرکشندگان سلطان محمود بود جسیستان فرستاد. طغرل سیستانرا مسخر ساخته جمعیت تمام بهمرسانید. و از انجا بقصد امیر عبد الرشید روی بغزنین آورد؛ که بار عذری نماید. چون نزدیک بغزنین رسید امیر عبد الرشید از عذر او آگاه

شده با متعلقان خود بغزنین در آمده متحصن گشت . و طغرل شهر را گرفته امیر عبد الرشید را با دیگر اولاد سلطان محمود بقتل رسانید . و دختر مسعود را در حبالة خود در آورده . روزی بر تخت نشسته بار عام داده بود ؛ که جمعی از پهلوانان پر دل غیرت را کار فرموده در آمد . او را بزخم شمشیر پاره پاره کردند و بر خاک مذلت انداختند . . و ایام حکومت او بچهار سال رسید .

ذکر فرخ زاد بن مسعود

چون طغرل بقتل رسید امرا و اعیان دولت فرخ زاد را که محبوس بود از بند بر آورده بر تخت اجلاس دادند . و از سلجوقیان جمعی عظیم بقصد غزنین آمده خواستند که درینوقت دستبردی نمایند . هر هر فرموده فرخ زاد باستقبال ایشان رفته اکثری را بقتل آورده ؛ و چندی را از اعیان اسیر ساخته پیش امیر فرخ زاد حاضر ساخت . امیر حکم بحبس ایشان فرمود . مرتبه دیگر الی ارسال لشکر عظیم یکجا کرده بغزنیان محاربه نموده غالب آمد ؛ و بسیاری از سرداران غزنین را اسیر کرده بخراسان برد . آخر بصلح قرار یافته اسیران طرفین خلاص شدند . و چون مدت شش سال از حکومت فرخ زاد گذشت ؛ از عالم فانی انتقال نموده برادر او ابراهیم بن مسعود بجای او بحکومت نشست .

ذکر ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود

او بادشاه عادل و زاهد بود بحسن تدبیر و اصابت رای شهرت داشت ؛ و خط را بغایت خوب مینوشت ؛ و هر سال یک مصحف خوشته باموال بسیار بمکه فرستادی . القصه چون او را با سلجوقیان صلح اتفاق افتاد ؛ از آنجانب خاطر جمع کرده رو بهندوستان آورده ؛ بسیاری از قلاع و بقاع را

مفتوح ساخته . از جمله شهری بود در نهایت آبادانی؛ متوطنان آن از نسل خراسانیان بودند؛ که افراسیاب ایشان را از خراسان اخراج کرده بود . دران شهر حوضی بود که قطر آن نیم فرسنگ بود هرچند آدمی و مواشی از آن آب میخورند؛ هیچ نقصان دران آب مرئی نمی شد . و از کثرت جنگل که در دوران قلعه بود راه آمد و شد پدید نه بود . آنچنان شهر را بزور و غلبه مفتوح ساخته صد هزار کس را اسیر کرده بغزنین آورد . و غنائم دیگر برین قیاس باید کرد . وفات او در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه بود . مدت حکومت او سی سال؛ و بقول صاحب بفاکتی . چهل و در سال بود .

ذکر مسعود بن ابراهیم

بعد از پدر قائم مقام شد و بسططان جلال الدین مخاطب گشت . زیاده برین احوال او بنظر نیامده . مدت حکومت او شانزده سال بود .

ذکر ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم

بعد از پدر جانشین شد و بر سر حکومت استقوار جسته . جمیع برادران خود را گرفته بند کرد مگر بهرام شاه که گریخته نزد سلطان سنجر بخراسان رفت . و هرچند در باب بهرام شاه خطها نوشت و العجاج کرد . ارسلان شاه قبول نمود . و عاقبت سلطان سنجر با لشکر انبوه بر سر ارسلان شاه آمد . چون بیک فرسنگی غزنین رسید ارسلان شاه با سی هزار کس بر آمده مصافت داد و جنگ عظیم اتفاق افتاد ارسلان شاه هزیمت خورده . بهندوسگان رفت . و سلطان سنجر بغزین در آمده چهل روز انجا توقف نمود؛ و آن ولایت را به بهرام شاه ارزانی داشته بولایت خود مراجعت

فرمود. ارسلان شاه از مراجعت سلطان سنجر واقف گشته، با لشکر بسیار از هندوستان بغزنین آمد. بهرام شاه قاب مقاومت نیاورده، غزنین را گذاشته، بقلعه بامیان رفت، و بقوت و مدد سلطان سنجر، باز بر سر غزنین آمد. ارسلان شاه از خوف لشکر سلطان سنجر، شهر را خالی کرده، بگوشه رفت؛ لشکر سلطان سنجر بتعاقب او رفته او را بدست آورده به برادرش بهرام شاه سپردند، و او از دست برادر مستهک شد. مدت سلطنت او سه سال بود.

ذکر بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم

او بادشاه صاحب شوکت بود؛ و با علما و فضلا صحبت داشتی. و شیخ گفائی نیز اشعار بزم او گفته، و در زمان او کتب بسیار تصنیف شد؛ کلیله دمنه بزم او تالیف یافته. و در روز جلوس او، سید حسن غزنوی قصیده گفت، که مطلعش این است.

ندای تو آمد، ز هفت آسمان، * که بهرام شاه است شاه جهان.

و لشکرها بدیار هند کشیده، جایها را که اسلاف او بران دست نیافته بودند، به تسخیر در آورد. و یکی از اموی خود را، بضبط ممالک هندوستان گذاشته، بغزنین مراجعت نمود. بعد طول مدت، آن شخص کفران نعمت ورزیده، راه عصیان پیش گرفت. بهرام شاه ازین خبر، بقصد دفع او در هندوستان آورد؛ چون بملتان رسید، طرفین را حرب صعب اتلاق افتاد؛ و از شامت بغي، آن شخص گرفتار شده بقتل رسید. مرتبه دیگر، ولایت هندوستان مسخر و مضبوط بهرام شاه گشت؛ و در سنه سبع و اربعین و خمسائه از عالم رفت. مدت حکومت او سی و پنج سال بود.

ذکر خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم

بعد از پدر بسلطنت رسید. و چون علاء الدین حسین غوری متوجه غزنین شد، او گریخته به هندوستان رفت، و در لاهور بحکومت اشتغال نمود. وقتی که علاء الدین حسین مراجعت اختیار کرد، خسرو شاه باز بغزنین آمد. و چون غران سلطان سنجر را گرفته، متوجه غزنین شدند. خسرو شاه طاقت مقاومت نیاورده بلاهور آمد. و آنجا در سنه خمس و خمسین و خمسمائه، در گذشت. مدت حکومت او بهشت سال بود.

ذکر خسرو ملک بن خسرو شاه

بعد از انتقال پدر در لاهور جلوس یافت، و بحکم و حیا اقصاف داشت؛ و از بس که بعیش و طرب مشغول بود خللهای کلی در مملکت راه یافت.

* نظم *

دران تغت و ملک از خلل غم بود،

که تدبیر شاه از شبان کم بود.

و چون سلطان معزالدین محمد سام غزنین را تختگاه ساخته، لشکر بجانب هند کشید؛ و باستانی تمام نزدیک لاهور آمد؛ خسرو ملک امان طلبیده، در سنه ثلاث و ثمانین و خمسمائه نزد او رفت. سلطان معزالدین محمد او را بغزنین فرستاده، شربت فنا چشاند. مدت حکومت او بست و هشت سال بود. دولت غزنویان سپری شد؛ و سلطنت از خانواده ایشان انتقال کرد.

طبقه سلاطین دہلی

ذکر سلطان معز الدین محمد سام غوری

کہ بشہاب الدین اشدہار داشت . او را برادری بود . شمس الدین نام ، مہتر ازو ، کہ او را بعد از سلطنت غیاث الدین گفتندی . بعد ازان کہ سلطان غیاث الدین بمسلطنت غور رسید ؛ و بعضی ولایات در تصرف آورد ؛ و برادر خورد خود معز الدین را در تکزآباد کہ از بلاد گرمیسرست گذاشت ، و چون سلطان معز الدین حاکم تکزآباد شد ، دائم از تکزآباد بر سر غزنین لشکر می کشید و می تاخت ؛ و آن بلاد را زحمت میداد ، تا در شہور سنہ تسع و ستین و خمسائہ ہجری غزنین را سلطان غیاث الدین فتح کرد ؛ و برادر خورد خود اسلطان معز الدین محمد را آنجا گذاشت .

چون در سنہ سبعین و خمسائہ ہجری ، سلطان معز الدین بہ نیابت برادر ، بحکومت غزنین رسید ؛ بعد از یک سال لشکر بجانب آچہ بردہ ملتان را از دست قرامط بر آوردہ ، متصرف شد . و طایفہ بہاتیہہ در حصار آچہ متحصن شدہ چند روز محاربہ کردند . آخر فتح شد ، و ملتان نیز مسخر گشت ؛ و آچہ و ملتان را حوالہ علی کرماخ نمودہ بجانب غزنین مراجعت نمود . و در سنہ اربع و سبعین و خمسائہ باؤباچہ و ملتان آمدہ ، از راہ ریگستان بجانب گجرات عزیمت کرد ، و رای بہیم دیو ، کہ حاکم آن ولایت بود ، در مقابلہ آمد ؛ و بعد از مقاتلہ شکست بر سلطان

افتاد؛ و سلطان بمحضت بسیار بغزنین رفته، روزی چند، قرار گرفت. و در سنه خمس و سبعین و خمسمائه، بجانب پشاور که در کتب ساف به بگرام و پرسور و فرشور مشهور است؛ لشکر برده، تسخیر آن ناحیه کرد. و سال دیگر بر سر لاهور رفت. و سلطان خسرو ملک که از نسل سلطان محمود غزنوی بود، و حکومت لاهور داشت؛ در قلعه متحصن شد. بعد از رسل و رسائل خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر نیل پیشکش فرستاد. سلطان معز الدین صلح نموده، مراجعت کرد. سال دیگر بطرف دیول، که عبارت از تهته است لشکر برده، تمام بلاد، کنار بحر را در ضبط در آورده، اموال فراوان گرفته، برگشت. و در سنه ثمانین و خمسمائه بار دیگر بولایت لاهور در آمد؛ و خسرو ملک باز متحصن شد و سلطان معز الدین نواحی لاهور را غارت و تاراج کرده، قلعه سیالکوٹ را که میان آب راوی و آب چناب ست، بنا نهاده، حبسین خرمیل را استعداد قلعداری داده، مراجعت نمود. بعد ازان خسرو ملک، بانفاق کهوکوان و دیگر قبائل، حصار سیالکوٹ را مدتی محاصره نموده، بی نیل مراد معارفت کرد. سلطان معز الدین در سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه، باز بلاهور آمد. خسرو ملک تحصن جسته و چند روز تلاش کرده، آخر از روی عجز بملاقات سلطان معز الدین شتافت. و سلطان او را با خود بغزنین برده، پیش برادر خود غیاث الدین بفیروز کوه فرستاد. و غیاث الدین او را در یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد؛ و دران حبس در گذشت. و سلطان معز الدین لاهور را به علی کوماخ که حاکم ملتان بود، حواله کرده باز گشت. و در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه باز از غزنین عزیمت هندوستان کرد؛ و قلعه سرهند را، که دران زمان تختگاه راجه های عظیم الشان بود، مسخر کرده؛ ملک ضیاء الدین تولکی و بقوی تولکی را

با یک هزار دو بیست سوار، که همه چیده و افتخابی بودند، در آن قلعه گذاشته، سامان قلعه داری داده میخواست، مراجعت نماید؛ که خبر آمدن رای پتهورا، که راجه اجمیر بود شنیده، استقبال نموده، در موضع تراین، کنار آب سرستی، که هفت کوهی تھانیسر باشد، و الحال بتراوری اشتهار دارد، و چهل کوهی دهلی ست مقابله عظیم شد؛ و شکست بلشکر اسلام افتاد؛ و سلطان دران معرکه جلادتها نمود. و کھاندي رای برادر پتهورا را که والي دهلي بود و بر فيل سوار پيش روی میکرد، نیزه بردهن زد، و او نیز بر سلطان نیزه زده، بازمی سلطان را مجروح ساخت. و نزدیک بود که سلطان از اسب در آید، خلج بچه پیاده سلطان را دریافته، در عقب سلطان بر اسب نشست، و سلطان را بر گرفته از جنگ گاه بر آورده، بلشکر گاه رسانید. و غوغای که از نا آمدن سلطان در لشکریان بود، فرو نشست. و چون سلطان بغزنین رفت، رای پتهورا آمده، قلعه سرهند را که ضیاء الدین توکلی در آنجا بود، یک سال و یک ماه محاصره نموده بصلح گرفت. و در سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه، سلطان معز الدین باز متوجه بهندوستان شد. و در همان موضع تراین که سابقاً محاصره شده بود، با پتهورا مقابله شد، و جنگ عظیم اتفاق افتاد. و سلطان لشکر خود را چهار فوج ساخت، و بدفعات جنگ کرده ظفر یافت. و پتهورا گرفتار شده بقتل رسید. و کھاندي رای برادر او در جنگ مغلوب و کشته شد؛ و قلعه سرستی و هانسی را فتح کرده، اجمیر را که دار الملک پتهورا بود غارت و قاراج نمود. و ملک قطب الدین ایبک را که غلام و برگزیده او بود، در قصبه کھرام که هفتاد کوهی دهلی است گذاشته، کوه سواک که شمال هندوستان است به نهب و قاراج داده بغزنین رفت. و هم در سنه مذکور، ملک قطب الدین ایبک قلعه دهلی